

چشم انداز «براندازی» رژیم

م. رازی

ادامه از شماره پیش

پیوند با پیشروی کارگری

اما، هر سه دسته بالا، یک وجه اشتراک با یکدیگر دارند. هر سه، نقش و اهمیت «پیشروی کارگری» را در محاسبات سیاسی از قلم می‌اندازند. آنها عملاً نشان داده اند که به این مسئله بی توجه بوده و در واقع اعتقادی به این قشر اجتماعی نداشته و همواره تشکیلات «خود» را بعنوان جایگزین آن معرفی کرده اند. در حالی که این سازمان ها و گروهها، حد اقل در دهه پیش، هیچ نقش مؤثری و تعیین کننده ای در تحولات درون جنبش کارگری ایفا نکرده اند. کارگران پیشرو، بخش آگاهی از طبقه کارگر هستند که به علت موقعیت ویژه خود در کارخانه ها، و عملکرد آگاهانه و تجربه شان، به رهبران عملی (و طبیعی) و یا سخنگویان کارگران مبدل می شوند. برخلاف طبقه کارگر (بطور اعم)، این بخش از کارگران، در افت و خیزهای مبارزات کارگری نه تنها نا امید و دلسرد نمی شود، بلکه (در مثلاً دو دهه پیش) خود را به تئوری نیز مسلح می کند.

ارزیابی قیام بهمن صفحه ۲

<http://www.kargar.org>

BM Kargar, London WC1N 3XX UK

در نتیجه، آنان صرفاً «کارگر» نیستند، و در واقع به «کارگر روشنفکر» مبدل گشته اند. آنها همانند «روشنفکران»، ضمن حضور فعال در جنبش کارگری و رهبری اعتراض های کارگری و اعتصابات در دو دهه پیش، به مطالعه و دنبال کردن دقیق خبرهای سیاسی و کسب تجربه تئوریک پرداخته اند. آنان خود را در درون «محافل کارگری» (هسته های مخفی کارگری) با رعایت اکید مسایل امنیتی متشکل کرده و در درون جامعه، با کسب هنر ادغام فعالیت مخفی و علنی قادر شده اند که در میان کارگران باقی مانده و آنها را در مبارزات روزمره شان رهبری کنند. آنها در ایران، در دورانی که کلیه سازمانهای قیم مآب «چپ» در خارج از کشور ادعای رهبری کارگران را داشته اند، در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری و ضد استبدادی قرار گرفته، و در غیاب سازمانهای سنتی، دست به سازماندهی اعتراض ها و اعتصابات زده و در تدارک ساختن نهادهای مستقل کارگری و تبلیغ آن نظریه بوده اند. رهبران واقعی کارگران همانا این «کارگر روشنفکران» هستند. حزبی نیز که در آتیه برای رهبری انقلاب کارگری باید ساخته شود، الزاماً همراه با این قشر تشکیل می یابد. در غیر اینصورت به مقاصد خود نخواهد رسید.

این قشر فعال اجتماعی، گرچه فاقد سخنگویان رسمی، نشریات و تشکل، «رهبر» و امکانات مالی است، اما، به صورت متشکل و پیگیر حضور سیاسی داشته و همراه با تعمیق بحران سیاسی رژیم و تحولات درونی آن، یقیناً در حال شکل گیری متشکل است.

در وضعیت کنونی، پیوند نیروها و افراد انقلابی با این قشر اجتماعی، به یکی از وظایف اصلی مبدل گشته است.

ارزیابی درس‌های قیام بهمن ماه

۴. رازی

بحران رهبری جنبش

رهبری قیام بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد.

اول، در کل دورهٔ اختناق بیست و چند سالهٔ پس از کودتا، حکومت شاه به پراکنده نگه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن توفیق حاصل کرده بود. بر خلاف آنچه اپوزیسیون راست امروزه ادعا می‌کنند، هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک‌ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه‌ها بر روی مخالفان مذهبی باز بود. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و اعدام‌ها توسط ساواک گشتند، اما اینها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود.

دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه‌داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست‌های رژیم شاه تبدیل شده بودند. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بوده و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی آخوندها این قشر بودند که مسایلشان توسط عوام‌فریبی‌های روحانیت مبنی بر «عدالت‌خواهی» و «تساوی طلبی» اسلامی و تظلم‌جویی شیعه بر آورده می‌شد.

سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده‌نی گشت. اما، مسبب اصلی استقرار و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی‌ها در سیاست‌های «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران» بود. این دو سازمان که از اعتبار بسیاری میان جوانان و کارگران برخوردار بودند، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تظلم در مقابل «روحانیت مبارز و مترقی» فرود آوردند و کل نیروهای جوان «چپ» را فدای ندامت‌کاری سیاسی خود کردند. اولی با به ارث بردن سیاست‌های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضد امپریالیست» و «متحد طبقه کارگر معرفی کرد و دومی به عنوان یک سازمان خرده بورژوا در مقابل رژیم تمکین کرد.

در زمان کوتاهی، جنبش‌های ملیت‌های ستمدیده گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی‌هایی نیز دست یافتند. جنبش کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافتند. اما، خیانت‌های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را به شکست انجامید. سیاست‌های سازشکارانه «حزب توده» نیز جنبش کارگری را به کج‌راه برده و اعتصاب‌ها و مبارزات کارگری را به شکست انجامیدند. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست‌روی‌های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ» روی‌های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت‌هایی توده‌نی مردم ایران را مسدود نکرد، که «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفته و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیشتر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده‌نی را پراکنده ساخته و به مطالبات خود از طریق زده و بند با دربار و بندبازی بین دولت‌های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورهای عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده‌هایی که در سی تیر علیه سلطنت پیا خواسته بودند در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد، دورهٔ تثبیت ارتجاع، در واقع نتیجه سیاست‌های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دورهٔ پیشا قیام ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه‌داری دورهٔ شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد گشتند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه‌داری بود. به سخن دیگر، بخش‌های موجود تولید صنعتی با محدودیت‌های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی‌یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کنش ملی، تیر آهن و غیره). تولید و سرمایه‌گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می‌رفت. یکبارگی ازدیاد یافته و فقرای شهری ناراضی افزایش یافتند. ناتوانی دولت در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه زمینه عینی برای انقلاب فراهم آمد.

ریشه‌های بحران اقتصادی

در واقع از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه‌داری، بحران دانسی اجتماعی گریبانگیر جامعه ایران گردید. این مسئله البته تنها ویژه ایران نبوده که شامل اکثر کشورهای واپس مانده می‌گردد. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می‌شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلای مالی حکومت‌های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیا‌های مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ‌های ایران - روس، مجبور به دریافت وام‌های کلان از سرمایه‌داران خارجی شده و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی به آنها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش رساندن مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه به بازرگانان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد.

سرنگونی تزاریزم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش‌های منطقه دمید. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش‌ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت‌های مرکزی قوی مبادرت کرده تا از گسترش جنبش‌ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه» رضاشاهی بود. در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضا شاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش‌هایی در ایران ایجاد گشت.

صورت پذیرد، زیرا که در دوره اعتلای انقلابی تنها نیروهایی که از پیش چنین سازماندهی را دیده باشند قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود.

خیانت بورژوازی

در هر انقلابی بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده‌ها نمایان می‌شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه‌داری دیگر، ملبس به جامه «روحانیت» ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران (حتی طرفداران پرو پا قرص آخوندها) به ماهیت واقعی رژیم سرمایه‌داری پی بردند. امروز نیز رژیم برای خروج از بحران عمیق سیاسی و اقتصادی با ظاهر نوینی خود را بزک کرده است. یکی از درس‌های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو نبایستی تحت «هیچ» وضعیتی به «هیچ» یک از گرایش‌های بورژوازی واپس‌گرا ایران اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان‌های توده‌های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

تزلزل خرده بورژوازی

گرایش‌های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان‌اند. این «گرایش» مابینی که به ظاهری آراسته و «رادیکال» یا بر عرصه جدل طبقاتی می‌گذارد، به سمت و سوی طبقه‌ای که قدرت بیشتری را در نهایت به چنگ می‌آورد، می‌رود.

تجربه قیام بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی، به علت نبود یک سازمان سراسری انقلابی، به نیروی «ضربت» ضد انقلاب تبدیل گشته و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت‌های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرها سترزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

نایبگیری گرایش‌های «چپ»

قیام بهمن نشان داد که از سازمان‌های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یکدک کشیدن نام‌های «کمونیست»، «کارگر»، «خلق» و «فدایی» یا بر عرصه حیات سیاسی می‌گذارند، و گاهی نیز از «پایه‌ی اجتماعی» نیز بر خوردار شده و «شهید» نیز می‌دهند، نمی‌توان توقع داشت که پیگانه و تا انتها بدون لغزش‌های «اساسی» در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایه اجتماعی» و اعطای «شهید» و «از خودگذشتگی»، گرچه قابل تقدیرند، اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی‌کند.

این گرایش‌ها تا برش کامل از برنامه‌های ناروشن خرده بورژوایی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی و پذیرش عملی برنامه سوسیالیسم انقلابی، به سیاست‌های زیگزاگ‌وار «چپ‌گرایانه» و «راست‌گرایانه»، همانطور که در درازای انقلاب اخیر بطور سیستماتیک انجام دادند، ادامه داده و نقش تعیین‌کننده و مؤثر در انقلاب آتی ایفا خواهند کرد.

دست همان ساواکی‌های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه‌داران سپرده شد. درس‌های این شکست تاریخی چندانگانه‌اند.



ضرورت تشکیل حزب پیشتاز انقلابی

گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام‌ها و انقلاب‌ها علیه حکومت‌های مستبد وجود داشته، اما بدون یک حزب انقلابی کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. قیام بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی‌نی بود. قیام توسط قشرهای ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه‌داری شاه سرنگون شد. اما، از آنجایی که سازماندهی مشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضد انقلابی دیگر، افتاد.

سرمایه‌داران و متحدان ملی و بین‌المللی‌شان برای به کج‌راه کشاندن انقلاب تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند. بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. این تشکیلات نیز تنها توسط یک «حزب پیشتاز انقلابی» امکان‌پذیر است. حزبی که طی دوره‌ای از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حد اقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

برای توفیق در انقلاب آتی چنین درسی بایستی توسط نیروهای چپ در نظر گرفته شود. در وضعیتی که نیروهای اپوزیسیون راست و میانه در جبهه رئیس جمهور رژیم قرار گرفته‌اند، وظیفه کلیه نیروهای سوسیالیست انقلابی تشکیل یک جبهه «ضد سرمایه‌داری» همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی است. این تدارک بایستی از هم اکنون

برای نمونه، یکسال پس از قیام، در زمان انتخابات نخستین ریاست جمهوری رژیم، سازمان چریک‌های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۲۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رنوس «برنامه حداقل» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین نیز به فرمایش «فقیه اعظم»، کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه «متحدان» کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم‌کاری‌های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضد انقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. «چپ روی»‌های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست‌های اشتباه دوره اولیه آنها را خنثی کند و خود آنها نیز «فدایی» اشتباهات گذشته گشتند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در همکاری نزدیک با هیئت حاکم «ضد امپریالیست»! تأثیرات مخربی گذاشته و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش‌های طبقاتی در کدام سنگر قرار می‌گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه‌داری ایران را، آنها نیز پرداختند.

چنانچه در آن دوره، گرایش سوسیالیسم انقلابی (مارکسیسم انقلابی) از حداقلی از نیرو برخوردار بود و از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت کرده و رهبری مبارزات ضد استبدادی و ضد سرمایه‌داری را بدست گرفته و نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کرد، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می‌کرد.

درس‌های قیام بهمن

نسل جوان ایران که اکنون پا بر عرصه مبارزات ضد «ولایت فقیه»، برای کسب دمکراسی و آزادی، نهاده است، به زودی در خواهد یافت که ریشه تمام فلاکت‌ها، یکاری‌ها، بی مسکنی‌ها و عدم آزادی و آسایش روحی و فکری، در نظام سرمایه‌داری واپس‌گرای ایران نهفته است. زنان و جوانان ایران به زودی در خواهند یافت که تفاوت کیفی‌نی بین مدافعان «جامه دینی» و «جامعه مدنی» وجود نداشته، زیرا که هر دو اینها مدافع «یکه نظام اقتصادی»‌اند.

اما، مهم‌تر از این تجارب عینی، درس‌های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می‌تواند راهگشایی مبارزات دوره آتی آنها باشد. در ارزیابی قیام بهمن تنها نمی‌توان به «قیام» و مبارزات «قهرمانانه» مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن قیام به ثمر نمی‌رسید. اما، مسئله اینجاست که آن قیام اعظم در مدت زمان کوتاه به شکست انجامید. رهبری قیام از دست کارگران، جوانان، ملیت‌ها ستمدیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به

تنها پیوند «روشنفکر کارگران» (روشنفکران انقلابی ای که خود را در خدمت جنبش کارگری قرار داده و مورد تایید کارگران پیشرو قرار گرفته اند) و «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو که در دو دهه پیش در صف مقدم مبارزات ضد رژیم بوده و به رهبران عملی کارگران مبدل گشته اند)، راه را برای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» که براندازی رژیم و تشکیل حکومت کارگری را تدارک می بیند، باز خواهد کرد. تنها از کانال این قشر اجتماعی است که می توان با توده ی کارگران ارتباط برقرار کرد (به سخن دیگر پاسپورت ورود به درون جنبش کارگری را به دست آورد) و امر دخالتگری را سازمان داد. چنانچه از هم اکنون چنین تدارکی دیده نشود، در وضعیتی که کارگران وضعیت مساعدتری یافته و اعتماد به نفس یابند، تدارک براندازی و تشکیل حکومت کارگری، به مراتب دشوارتر و حتی می توان یقین داشت که غیر ممکن خواهد بود.

دخالت در درون «جبهه سوم»

بعلاوه، تقویت تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی و زنان برای تدارک براندازی رژیم ضروری است. در طول سه سال و نیم گذشته، در هر مرحله از مبارزات، گرایشهای «گریز از مرکز» در درون «جبهه ۲ خرداد» ظاهر گشته اند. قیام دانشجویان در تیر ماه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نمونه بارزی است از این وضعیت عینی.^۱ در جامعه ما به ویژه پس از قیام دانشجویان، «جبهه سوم»ی ایجاد شده است. این جبهه عملاً یک جبهه ی «ضد نظام سرمایه داری حاکم» است (حتی چنانچه متشکل و مجهز به تحلیل های مارکسیستی نباشد). اضافه بر اینها کارگران ایران یک روز هم دست از مبارزات ضد حکومتی بر نداشته و بطور سیستماتیک مطالبات صنفی/سیاسی خود را طرح کرده اند (به ویژه در ماههای اخیر). در درون طبقه کارگر، مبارزه حول ایجاد تشکلهای «مستقل» کارگری طرح گشته است.^۲ زنان ایران نیز نقش پر اهمیتی داشته اند.^۳

یکی دیگر از وظایف اپوزیسیون «چپ» اینست که به جای دنبال روی از جناح های «رادیکال» هیئت حاکم و «اصلاح

طلبان» و خرده کاری های بی حاصل (مانند بهم زدن جلسات مخالفان و یا اشغال مراکز دولتی در خارج)، به ایجاد یک «اتحاد عمل» سراسری همراه با متحدان کارگران، دانشجویان و زنان ایران در خارج (یعنی نیروهای مترقی بین المللی) در دفاع از کارگران ایران، مبادرت کند. این نهاد سراسری با حمایت مادی و معنوی از تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی و زنان، می تواند زمینه مساعدتری در راستای تدارکات اولیه برای براندازی فراهم آورد. چنین اقداماتی همچنین می تواند زمینه لازم را برای فعالیت مشترک و نهایتاً وحدت اصولی نیروهای و افراد براندازی طلب حول نیازهای پیشروی کارگری در ایران، بوجود آورد.

با اینهمه و در نهایت، وحدت تشکیلاتی نیروهای براندازی طلب، در درون کارخانه ها و محلات کارگری خود ایران، جایی که کارگران پیشرو در حال مبارزه روزمره هستند، باید صورت پذیرد. در عین حال مبارزه عملی در راستای سرنگونی، بدون روشن کردن ماهیت دولت آتی و تعیین ضرورت تشکیل حکومت کارگری و رژیم شورایی، بی ثمر خواهد بود. تجربه تلخ «اتحاد» نیروهای «چپ» با طرفداران خمینی، در روند سرنگونی رژیم شاه را، نباید از یاد برد. «وحدت» به هر بها و بدون بررسی و تحلیل ماهیت رژیم های بورژوا، امر براندازی را در نهایت مسدود خواهد کرد. «براندازی طلبان» باید روش و شکل براندازی و ماهیت حکومت آتی و همچنین گام بعدی را در صورت سرنگونی رژیم و نبود شوراهای کارگری را توضیح دهند^۴، وگرنه هر وحدتی از ابتدا محکوم به شکست خواهد بود.

۱- رجوع شود به مبارزات و مسایل جنبش دانشجویی

<http://www.kargar.org/javanan.htm>

۲- <http://www.kargar.org/kargar.htm>

۳- رجوع شود به <http://www.kargar.org/zanan.htm>

۴- مقاله «در باره شوراها و مجلس مؤسسان»

<http://www.kargar.org/maghalatpage.htm>